

فصلنامه علمی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»
سال هفتم، شماره دوم (تابستان ۱۳۹۸)

مقاله علمی - پژوهشی

بررسی آثار فاضل صالح السامرای بر پایه نظریه نظم جرجانی

با استناد به قرآن کریم

مطهره فرجی^۱

قاسم مختاری^۲

محمد جرفی^۳

سید ابوالفضل سجادی^۴

چکیده

این مقاله که به شیوه توصیفی تحلیلی انجام شده است، به واکاوی برخی آثار فاضل السامرای بر اساس نظریه نظم خواهد پرداخت و نشانه‌های کاربرست این نظریه در آثار سامرای را تبیین خواهد نمود. فاضل السامرای زبان‌شناس و نحوی برجسته معاصر می‌باشد که با ارائه دیدگاه‌های نوین پیرامون زبان‌شناسی و علم نحو، خدمات شایانی به حوزه مطالعات قرآنی ارائه نموده است. وی کلیه مباحث زبان‌شناسی و نحوی را با استشهاد به آیات شریفه قرآن کریم، معنایابی کرده و ظرافت‌ها و لطافت‌های تعبیر قرآنی و بهره‌گیری قرآن از ظرفیت‌های تعبیری زبان عربی را به خوبی اثبات نموده است. نویسندگان بر این باورند که او در تألیف آثار ارزنده خود، از نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی متأثر بوده است و ردپای نظریه نظم جرجانی، در اغلب آثارش به چشم می‌خورد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که سامرای همانند جرجانی سهم ویژه‌ای برای نحو در بلاغت کلام قائل شده است. با وجود اینکه او متأثر از نظریه نظم است؛ ولی آراء و دیدگاه‌های متنوع‌تری در مسائل مختلف ارائه داده که نشانگر جزئی‌نگری بیشتر وی در حوزه مسائل نحوی می‌باشد. او علاوه بر بسط بیشتر موضوع، به سوی نحو

**تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۱

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک.

۲- نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک.

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک.

۴- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک.

mtfa69@gmail.com

q-mokhtari@araku.ac.ir

m-jorfi@araku.ac.ir

A-sajady@araku.ac.ir

مدرن و پیشرفته حرکت کرده و به واسطه ساده‌سازی مسائل نحوی و به عبارتی: «نقد نحو»، بسیاری از پیچیدگی‌های نحو و قواعد خشک حاکم بر آن را کنار زده است؛ از این رو می‌توان ادعا کرد که وی در این زمینه از جرجانی نیز پیشی گرفته و با ارائه دقیق، کامل و همه‌جانبه موضوعات نحوی و شواهد بسیاری که ارائه می‌دهد، معنایابی نحو را حتی گسترده‌تر از جرجانی انجام داده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، معناشناسی نحو، عبدالقاهر جرجانی، نظریه نظم، فاضل السامرای

مقدمه

در تبیین معیار فصاحت و زیبایی کلام، آراء و دیدگاه‌های ارزشمندی مطرح شد که نقطه اوج آن‌ها را در نظریه نظم می‌توان یافت. «رویکرد بلاغی عبدالقاهر در تحلیل متن که به بررسی رابطه نحو و معنا متکی است، یک رویکرد همگانی است. اگر این ویژگی همگانی بودن را به جامعیت و انسجام نسبی نظرات او بیفزاییم، می‌توانیم اثر او را به حق یک نظریه بنامیم» (هادی و سیدقاسم، ۱۳۹۲: ۱۲۸). این نظریه که در نوع خود ابتکاری و بی‌بدیل می‌باشد، توانست بساط بسیاری از مفاهیم نادرستی را که سالیان دراز بر اندیشه نقد ادبی حاکمیت داشتند، براندازد و به جای آنها مباحثی نوین و شالوده‌ای شایسته برای نقد و زیبایی‌شناسی متن به صورت عام و بیان اعجاز قرآن به صورت خاص پدید آورد؛ چراکه تا پیش از آن، تشتت آراء در حوزه نقد ادبی پیرامون زیبایی‌شناسی متن، امکان در اختیار داشتن یک معیار نهایی و قطعی را از ناقد سلب نموده بود.

نظریه نظم در حقیقت برداشت جرجانی از زبان در جایگاه نظامی از روابط است. از منظر جرجانی، الفاظ و واژه‌ها در کنار یکدیگر و در بافت سخن زندگی می‌یابند و در غیر این صورت مرده و بی‌جان هستند و این نویسنده و شاعر است که بایستی از این مهم آگاه بوده و آن را بکار ببندد و این مهم حاصل نمی‌شود مگر با شناخت همه جانبه امکانات زبان. جرجانی، فصاحت را در نظم ناشی از چینش اجزای کلام می‌داند که اجزای کلام نیز همان مقوله‌های نحوی هستند؛ بنابراین «آنچه جرجانی در نظریه خود بر آن تأکید ورزیده است، بررسی معناگرایانه نحو و بنوعی تحلیل گفتمانی دستور زبان متن است که در مطالعات زبانی و ادبی، امروزه فراوان از آن نام برده می‌شود» (بهرام‌پور، ۱۳۷۸: ۸). آراء و دیدگاه‌های عبدالقاهر امروزه به قلم نحوی بزرگ معاصر، دکتر فاضل صالح السامرای باز نویسی شده است. نشانه‌های بسیار از کاربست نظریه نظم در آثار سامرای، این نکته را به اثبات می‌رساند که آثار

وی نمونه دقیق و کامل و مدل اجرا شده‌ی نظریات جرجانی است و او در نگارش آثار خود بسیار متأثر از نظریه نظم بوده است. سامرایی نیز همانند جرجانی از رویکردهای خشک نحوی و زبانی انتقاد می‌کند و بر این باور است که نحو، قواعد خشکی که به اواخر کلمات و تعیین معرب و مبنی توجه می‌کند، نیست؛ بلکه نحو، نظمی است که معانی را کشف کرده و به الفاظ، جنبه‌ای مطلوب برای آشکار کردن دلالت و معنا می‌بخشد. وی در اثر ارزشمند خود؛ معانی النحو، می‌گوید: ما از درک و تفسیر بسیاری از ترکیب‌های نحوی بی‌بهره‌ایم و نمی‌توانیم میان دو یا چند ترکیب مختلف، تمیز قائل شویم. وی در ادامه این سؤال را مطرح می‌کند که آیا دو تعبیر با الفاظ یکسان و چینش مختلف، تفاوت معنایی ندارند و الفاظ صرفاً با هدف تفنن در تعبیر جایجا می‌شوند؟ اینگونه نیست و در ورای هر ترکیبی، معنای ویژه و مختص همان ترکیب نهفته است. وی سپس ما را نیازمند به فقه النحو می‌داند و قائل است که این گونه مسائل تا کنون در هیچ کتاب نحو و بلاغت و لغت بررسی نشده‌اند (ر.ک: السامرایی، ۲۰۰۰م، ج ۱: ۸). گرچه سامرایی در کتاب خود به کرات به دلایل الاعجاز ارجاع داده است؛ ولی داوری او در ابتدای کتاب چندان منصفانه به نظر نمی‌رسد؛ چراکه پیش از او، دلایل الاعجاز جرجانی چنین مسائلی را با دقت شگرفی بررسی نموده است. بطور کلی آنچه در این پژوهش مد نظر نویسنده است، اشتراک دیدگاه هر دو نظریه‌پرداز پیرامون علم نحو و معنایابی مسائل نحوی است. جرجانی و پس از آن، سامرایی، با گرایش جدیدی که در نحو وارد کردند، آن را از چارچوب محدود خود خارج ساخته و نحو را پایه و اساس بحث در معانی عبارات و خصوصیات بلاغی آن‌ها قرار دادند. وجوه اشتراک هر دو نظریه‌پرداز در مباحث تئوریک، نویسندگان را بر آن داشت تا نشانه‌های کاربردی نظریه نظم را در آثار ارزنده سامرایی بررسی نموده و رد پای نظریه نظم جرجانی را در این آثار نشان دهند.

سوالات تحقیق

- ۱- میزان موفقیت سامرایی در کاربردی نظریه نظم تا چه اندازه است؟
- ۲- آثار سامرایی از کدامین مقوله‌های نظم جرجانی بیش‌ترین بهره را برده‌اند؟
- ۳- سامرایی در سایه نظریه نظم، چه دیدگاه‌های جدیدی را مطرح کرده است؟

اهداف تحقیق

از اهداف این پژوهش، معرفی و تبیین بیش‌تر نظریه نظم است که پایه و اساس بسیاری از نظریات مطرح شده پیرامون اعجاز قرآن و نیز بسیاری از نظریات نوین زبانشناسی در غرب است. هدف مهم‌تر، بررسی کیفیت و میزان تأثیر پذیری نظریه پرداز معاصر؛ فاضل صالح السامرایی از عبدالقاهر جرجانی و نظریه نظم اوست. نیز با توجه به اینکه فاضل صالح السامرایی در طی سال‌ها کوشش و کندوکاو پیرامون مباحث نحوی و بویژه اعجاز زبانی قرآن، آثار ارزنده و درخور توجهی را عرضه کرده است، معرفی وی و شناساندن آثار او به مخاطبان نیز از اهداف شایسته این پژوهش به شمار می‌رود.

ضرورت تحقیق

با نظر به اینکه نظریه نظم جرجانی و نیز آثار فاضل صالح سامرایی با دقت و ژرف نگری، جزئیات تراکیب نحوی قرآن را بررسی کرده‌اند، هرگونه امعان نظر و کند و کاو در این آثار می‌تواند در فهم و تفسیر آیات شریفه قرآن کریم، امدادگر باشد. همچنین تأثیرپذیری معاصرین از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی که نشان از برجستگی آراء او در حوزه بلاغت دارد، به تبیین بیش‌تری نیاز دارد تا از این طریق ارزش و اهمیت و ژرفای مضمونی این نظریه آشکارتر گردد؛ چراکه امروزه غالباً دیدگاه‌های نقدی و زبانشناسی معاصر غرب در کانون توجه بوده است، حال آنکه این دیدگاه‌ها، گاهی همان شکل به‌روز شده و کاربردی ابزارهای سنتی است؛ از این رو، بررسی ردپای نظریه نظم عبدالقاهر در آراء و آثار معاصران، می‌تواند در حفظ و حراست از این میراث گرانسنگ بسیار کارآمد باشد. از سوی دیگر، پرداختن به چگونگی کاربست این نظریه در آثار فاضل صالح سامرایی و هرگونه کنکاش و ژرف‌نگری در این آثار، گذشته از آن که می‌تواند نشان از ارزش علمی و ادبی آن‌ها باشد، در حد توان می‌تواند گامی در جهت شناساندن بیشتر این آثار به علاقه‌مندان به مسائل نحوی، زبانی و معنایی باشد.

پیشینه

در ارتباط با موضوع این تحقیق باید گفت پس از بررسی بسیار، پژوهش‌چندانی پیرامون تحلیل، تفسیر و یا نقد آثار فاضل السامرایی یافت نشد و نویسندگان بیشتر به ترجمه برخی آثار سامرایی در قالب پایان‌نامه، دست یافتند. این آثار از این قرار است: «ترجمه‌ی کتاب الجمله العربیة و المعنی از

دکتر فاضل صالح السامرائی «نوشته منصور رشتیانی با راهنمایی عبدالحسین فقهی در دانشگاه تهران. دلالت قطعی و احتمالی، دلالت ظاهری و باطنی، دلالت علامات بر معانی، جمله‌های دارای معانی متعدد و متضاد، خروج از مقتضای ظاهر، احتیاط بر معنا، اشاره بر معنا، گسترش در معنا، مبالغه در معنا و... از موضوعات مهم کتاب است که پایان نامه مذکور به آنها پرداخته است. اثر دیگر، «ترجمه و تحقیق کتاب **التعبیر القرآنی**» تألیف فاضل صالح سامرائی اثر قادر قادری در دانشگاه شهید بهشتی با راهنمایی عباسعلی بهاری اردشیری است که تقدیم و تأخیر، ذکر و حذف، تأکید، تشابه و اختلاف، ویژگی‌های بیانی در سیاق آیات و صحنه‌های هنری قرآن، از مباحث مورد بررسی آن می‌باشد. ترجمه و نقد کتاب «**الجملة العربية، تألیفها و اقسامها**» به قلم مریم دهقان به راهنمایی حبیب کشاورز در دانشگاه سمنان نیز اثر دیگری است که نویسنده در آن به نقد کتاب و بیان نقاط ضعف و قوت آن پرداخته و وجوه تمایز کتاب را از سایر آثار نحوی نشان داده است. همچنین به مقایسه این کتاب با تألیفات دیگر سامرائی همت گمارده است.

نمونه دیگر «بلاغت واژگان قرآن کریم؛ ترجمه کتاب "**بلاغه الكلمة في التعبير القرآنی**"» اثر عاطفه طاهری تحت راهنمایی سید حسین سیدی در دانشکده علوم انسانی دانشگاه فردوسی است. به گفته مترجم، در ترجمه‌ی این کتاب سعی بر این بوده است که ضمن رعایت اصل امانتداری در معادل‌گزینی، سخن نویسنده در چهارچوب‌ها و قالب‌های زبان فارسی قرار گیرد تا مقصود نویسنده به راحتی توسط مخاطب فارسی زبان درک شود و سبک ترجمه در این پایان‌نامه، ترجمه‌ی ارتباطی است.

پژوهش دیگر، ترجمه و نقد برخی آرای فاضل سامرائی در کتاب «**التعبیر القرآنی**» است که صلاح‌الدین زائبی به راهنمایی جلال فرزند وحی در دانشکده علوم قرآنی کرمانشاه نوشته است. وی پس از ترجمه کتاب، فصل سوم پژوهش خود را به نقد و بررسی برخی مطالب این کتاب؛ همچون: تعبیر قرآنی، ذکر و حذف، تقدیم و تأخیر، تشابه و اختلاف و تأکید در قرآن اختصاص داده است و در نهایت به تفاوت کار سامرائی با دیگر کتب علوم قرآنی و مزیت آثار سامرائی و نیز به مقایسه آراء او با الاتقان سیوطی و البرهان زرکشی و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر امام فخر رازی پرداخته است. آخرین تحقیق در این راستا، پژوهش «**أستله بیانیه فی القرآن الکریم**» (پرسشهایی پیرامون نکات و

ظرافت‌های بیانی در قرآن کریم» به قلم سکینه سادات جابر با راهنمایی حسن عبداللهی در دانشگاه فردوسی مشهد که کتاب مذکور را بطور کامل ترجمه کرده است.

با نظر به عنوان پژوهش‌های مذکور، هیچ اثری در نقد و بررسی آثار سامرای و تبیین کاربردی نظریه نظم جرجانی در این آثار، یافت نشد. از آنجا که موضع‌گیری یکسان و اشتراک دیدگاه هردوی آن‌ها پیرامون علم نحو واضح و روشن است و تلاش‌های این دو، با اندک تغییری در یک راستا صورت پذیرفته است، انجام پژوهش‌هایی از این قبیل ضروری می‌نماید. بطور کلی آنچه در این پژوهش مد نظر نویسنده است، اشتراک دیدگاه هر دو نظریه‌پرداز پیرامون علم نحو و معنایابی مسائل نحویست. گذری بر حیات فکری و آثار این نحوی بزرگ معاصر می‌تواند مدخل مناسبی برای ورود به بحث اصلی باشد.

گزیده‌ای از زندگی فاضل صالح السامرای

فاضل بن صالح بن مهدی بن خلیل بدری، در سال ۱۹۳۳ در سامراء و در خانواده‌ای متوسط از جهت اقتصادی، ولی بلند پایه از نظر اجتماعی و دینی دیده به جهان گشود. پدرش در اوان کودکی وی را برای تعلیم قرآن به مسجد حسن پاشا یکی از مساجد سامراء برد و این تعلیم منجر به کشف استعداد، هوش و ذکاوت وی شد؛ بگونه‌ای که در اندک زمانی، قرآن را فرا گرفت. سامرای به منظور گذراندن دوره‌های تربیت معلم، به منطقه اعظمیه بغداد رفت و در سال ۱۹۵۳ در سن بیست سالگی آن را به اتمام رساند. وی در تمامی مراحل درسی، سرآمد بود و از همان ابتدا بارقه‌های هوش سرشارش از آینده درخشانش خبر می‌داد. در سال ۱۹۵۷ تحصیلات عالی خود را در رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت معلم آغاز کرد و در سال ۱۹۶۱ فارغ التحصیل شد. وی دوره کارشناسی ارشد رشته زبان عربی را در دانشکده علوم انسانی دانشگاه عراق گذراند و سپس در گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بغداد مشغول تدریس شد. سامرای مدرک دکترای خود را در دانشگاه عین شمس قاهره در سال ۱۹۶۸ کسب کرد و در سال ۱۹۹۸ پس از حدود چهل سال فعالیت علمی و تدریس نحو، بازنشسته شد. پس از بازنشستگی نیز، حدود یک سال در دانشگاه عمان و سپس از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۴ میلادی در دانشگاه «الشارقه» به تدریس نحو و زبان قرآن پرداخت (ر.ک: بلعمش، ۲۰۱۷: ۱۷۹؛

رشتیانی، ۱۳۹۰: ۱؛ قادری، ۱۳۸۴: ۱؛ ذ؛ www.islamiyyat.com). سامرای از اعلام و دانشمندان برجسته زبان عربی در جهان اسلام بوده و پایه‌گذار سبکی نوین در نحو عربی به‌شمار می‌رود. سبکی که وی برای خود برگزیده و به نام خود به ثبت رسانیده، آمیخته‌ای از علم زبان‌شناسی و بیان قرآنی می‌باشد. سبک او با قرآن عجین است و در حقیقت کیفیت بیان قرآنی جزء تفکیک ناپذیر این شیوه منحصر به فرد اوست. دکتر بهجت پیرامون شخصیت وی می‌گوید: سامرای عالم نحوی است که احاطه تام به علوم نحو، زبان، فقه و بیان قرآنی دارد. او ادیبی متواضع و فروتن، حکیم و صاحب بصیرت و دارای عقیده پاک و ایمان خالص است. او را از دور می‌بینی و احترامش می‌کنی و هر قدر به وی نزدیک می‌شوی احترامت نسبت به او فزونی می‌گیرد و به عقل و ایمان و روحانیت و شفافیت ضمیرش پی می‌بری. خونگرم است و احساسات لطیف و روحی بزرگ دارد، جز به نیکی از کسی یاد نمی‌کند. وی از اوان جوانی همنشین با علماء و بزرگان سامراء بود و با آنان نشست و برخاست داشت (ر.ک: عبدالغفور، ۲۰۰۳: ۲۹۹).

نخستین کتاب سامرای پیش از ورود به دانشگاه، «نداء الروح فی الایمان بالله و الیوم الآخر» بود که در سال ۱۹۵۸ به چاپ رسید. وی سبک اصلی نگارش این کتاب را در مقدمه کتاب دیگرش با عنوان «نبوه محمد من الشک إلی الیقین» ذکر کرده، می‌گوید: دلیل اصلی آن بود که در آن زمان، شک و تردید بر تفکر جوانان حاکم شده بود و کفر و بی‌ایمانی موج خروشان و کشنده‌ای داشت؛ از این رو، ایمان سلاح بسیار مهمی بود؛ زیرا زندگی و سلوک فرد بر پایه آن بنا می‌شد (السامرای، ۱۹۷۱: ۵). محبوب‌ترین اثر او نزد خودش، از نظر محتوایی، کتاب «نبوه محمد من الشک إلی الیقین» است و شاخص‌ترین اثرش به لحاظ لغوی و نوشتاری، «معانی النحو» بود که ده سال بر تألیف آن همت گماشت (ر.ک: www.alnoor.se). برخی آثار برجسته او عبارتند از: معانی النحو، التعبير القرآنی، أسئلة بیانیة فی القرآن الکریم، لمسات بیانیة فی نصوص من التنزیل، علی طریق التفسیر البیانی، بلاغة الكلمة فی التعبير القرآنی، تحقیقات نحویة و...

با تکیه بر مباحث فوق، تلاش بر این است که به واکاوی برخی آثار فاضل السامرای بر اساس نظریه نظم پردازیم و نشانه‌های کاربردی این نظریه در آثار سامرای را تبیین نماییم. پیش از بررسی

آثار، بنابر ضرورت، اصول کلیه نظریه نظم را که به صورت پراکنده در کتاب دلائل الاعجاز آمده است، جمع‌بندی کرده و ارائه خواهیم داد.

۱- نظام، محصول سنجیدگی معنا در عقل و فکر است؛ معانی، نخست در ذهن طبق نظم و نظام ویژه شکل می‌گیرند و سپس الفاظ به تبعیت از آنها و بر مبنای همان نظم و نظام در سیاق قرار خواهند گرفت: «لَا يُتَّصَرُّ لِلْفَرْقِ مَوْضِعًا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَعْرِفَ مَعْنَاهُ وَلَا أَنْ تَتَوَخَّى فِي الْأَلْفَاظِ مِنْ حَيْثُ هِيَ الْأَلْفَاظُ تَرْتِيبًا وَنِظْمًا وَ أَنْتَ تَتَوَخَّى التَّرْتِيبَ فِي الْمَعْنَى وَ تَعْمَلُ الْفِكْرَ هُنَاكَ فَإِذَا تَمَّ لَكَ ذَلِكَ أَتْبَعْتَهَا الْأَلْفَاظَ وَ قَفَوْتَ بِهَا آثَارَهَا» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۵۴). به عبارت دقیق‌تر اصالت بر معنا سنجیده شده است و لفظ تابعی است بر آن؛ الفاظ در کلام بر حسب ترتیب معانی در جان است و این معانی که ترتیب آنها در نفس و جان است، بر اساس آن است که عقل اقتضا می‌کند (فلاحی و اشرف، ۱۳۹۴: ۱۵)؛ بنابراین، بلاغت به این معناست که کلام دارای نظم و ترتیب معینی باشد که متناسب با آن چیزی می‌باشد که در ذهن گوینده است. وی اعتقاد دارد که صورت درست نحوی کلام به واسطه نظم و ترتیب معنوی ایجاد می‌شود. در نتیجه می‌توان بیان کرد که از نظر جرجانی درک بلاغت وابسته به آگاهی از ترتیب و نظم معانی است و ملاک تحقیق در امر بلاغت، کشف و ذوق است نه علم و عقل (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۱۵).

۲- محور کلام، نحو است. جرجانی معتقد است که نظم بدین معناست که کلامت را به اقتضای علم نحو بیاوری و به قوانین و اصول آن عمل کنی؛ «فَلَا تَرَى كَلَامًا قَدْ وُصِفَ بِصِحَّةٍ نِظْمٍ أَوْ فَسَادِهِ أَوْ وُصِفَ بِمَزِيَّةٍ وَ فَضْلٍ فِيهِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَجِدُ مَرْجِعَ تِلْكَ الصِّحَّةِ وَ ذَلِكَ الْفَسَادِ وَ تِلْكَ الْمَزِيَّةِ وَ ذَلِكَ الْفَضْلِ إِلَى مَعَانِي النَّحْوِ» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۸۳). جرجانی نظم را قصد معانی نحو در بین کلام و تعلق برخی بر برخی دیگر می‌داند؛ از این رو ملاک و معیار برتری گوینده‌ای بر گوینده‌ی دیگر در علم به معانی وضعی لغات نیست؛ بلکه این معیار را باید در میزان مهارت گوینده در تشخیص جایگاه صحیح نحوی کلمات و بکارگیری به موقع آنها و حسن تألیف اجزای کلام جستجو کرد؛ چراکه اگر رسالت زبان در انتقال اندیشه صرف خلاصه می‌شد، دیگر ما شاهد مزیت و برتری سخنی نسبت به دیگری نمی‌بودیم.

۳- زشتی و زیبایی موكول به روابط كلام است نه مفردات؛ آشكار است كه از لفظ مفرد و در سياق ننشسته كاری بر نمی‌آید و واژه با قرار گیری در زنجیره زبان افاده معنا می‌کند؛ بنابراین، بافت جمله و ترکیب آن ارزش کلمه مفرد را تعیین می‌کند. گرچه جرجانی نحو را لازم و محور كلام می‌داند؛ ولی آن را شرط کافی نمی‌داند؛ «وَأَعْلَمُ أَنَّ مِمَّا هُوَ أَصْلٌ فِي أَنْ يَدَقَّ النَّظْرَ فِي تَوْحَىٰ مَعَانِي الْإِعْرَابِ الَّتِي عَرَفْتَ أَنْ تَتَّحِدَ أَجْزَاءُ الْكَلَامِ وَ يَدْخُلُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ يَشْتَدُّ إِرتِبَاطُ ثَانٍ مِنْهَا بِأُولٍ» (همان: ۹۳). عبدالقاهر برخلاف گرایش‌های رایج خود، فصاحت را نه در «لفظ» می‌دانست و نه در «معنا»؛ وی معتقد بود که کار ترکیب لفظ و معنا همزمان و بطور ناخودآگاه است و الفاظ بر حسب موقعیت در جای مناسب خود قرار خواهند گرفت. او برای کلمات، تا در ترکیب كلام به شیوه‌ای مخصوص قرار نگیرند، ارزش و نقشی در فصاحت و زیبایی كلام قائل نبود؛ پس هر زمان که ارتباط معانی کلمات و زنجیره نحوی كلام محکم شود، حسن و زیبایی كلام پدیدار می‌گردد. «وَ هَلْ تَجِدُ أَحَدًا يَقُولُ «هَذِهِ اللَّفْظَةُ فَصِيحَةٌ» إِلَّا وَ هُوَ يَعْتَبِرُ مَكَانَهَا مِنَ النَّظْمِ وَ حَسَنٍ مُلَاطَمَةً مَعْنَاهَا لِمَعَانِي جَارَاتِهَا وَ فَضْلٍ مُؤَانَسَتِهَا لِأَخْوَاتِهَا» (همان: ۴۴).

هر سه اصل فوق در آثار فاضل السامرایی کاربرد مشهود دارد. تکیه بر معنا و ارائه استدلال‌های معنایی مختلف گواه بر این مدعاست. توضیحات سامرایی در بررسی قواعد نحوی و بحث پیرامون شواهد قرآنی، بیانگر این است که او نیز معتقد است که ترتیب و نظم معنوی به ترکیب نحوی منظم منجر می‌شود و زیبایی و فصاحت كلام برخاسته از حسن تألیف اجزای آن است. وی این حقیقت را دریافته که روح زبان را با ذوق و احساس می‌توان فهمید و زبان، رموز و لطایف خود را بروز نخواهد داد جز به کسانی که به مدد ذوق و احساس خود ژرفای آن را بکاوند؛ از این رو به مدد ذوق خود و با قوه تحلیل خویش موفق به کشف و ابداع در زبان شده است و تا حد بسیار، اعماق زبان را کاویده است. با نظر به مطالب مذکور، به بررسی آثار سامرایی خواهیم پرداخت.

بررسی آثار فاضل صالح السامرایی بر پایه نظریه نظم

رد پای نظریه نظم جرجانی، در اغلب آثار سامرایی به چشم می‌خورد. در میان آثار او، شاید بتوان گفت کتاب «معانی النحو» یک نمونه تمام عیار از اجرای دقیق و کامل نظریه نظم است. سامرایی در

این کتاب که مهم‌ترین و گسترده‌ترین پژوهش نحوی - معنایی او به شمار می‌رود، کلیه مباحث نحوی را با استشهاد به آیات شریفه قرآن کریم، معنایابی کرده و ظرافت‌ها و لطافت‌های تعبیر قرآنی و بهره‌گیری قرآن از ظرفیت‌های تعبیری زبان عربی را به خوبی اثبات نموده است. نکته مهم اینکه او در کتاب خود به کرات به دلائل الاعجاز جرجانی ارجاع داده است؛ بنابراین، این امکان را به خواننده می‌دهد که منشأ بسیاری از تحلیل‌ها و برداشتها و نظریات او پیرامون مسائل نحوی را، آراء و اندیشه‌های جرجانی تلقی کند.

سامرای در مقدمه کتاب معانی النحو می‌گوید: «إِنَّ الْأَوْجَهَ النَّحْوِيَّةَ لَيْسَتْ مَجْرَدًا اسْتِكْثَارًا مِنَ التَّعْبِيرَاتِ لَا طَائِلَ تَحْتَهَا كَمَا يَتَّصِرُ بَعْضُهُمْ وَإِنَّ جَوَازَ أَكْثَرٍ مِنْ وَجْهِ تَعْبِيرِي لَيْسَ مَعْنَاهُ أَنَّ هَذِهِ الْأَوْجَهَ التَّعْبِيرِيَّةَ ذَاتَ دَلَالَةٍ مَعْنَوِيَّةٍ وَاحِدَةٍ... وَفِيمَا عَدَا ذَلِكَ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ تَعْبِيرٍ مَعْنَى إِذْ كُلُّ عُدُولٍ مِنْ تَعْبِيرٍ إِلَى تَعْبِيرٍ لَا بُدَّ أَنْ يَصْحَبَهُ عُدُولٌ مِنْ مَعْنَى إِلَى مَعْنَى وَالْأَوْجَهَ التَّعْبِيرِيَّةُ الْمُتَعَدِّدَةُ إِنَّمَا هِيَ صُورٌ لِأَوْجَهٍ مَعْنَوِيَّةٍ مُتَعَدِّدَةٍ» (السامرای، ۲۰۰۰م، ج ۱: ۹)؛ وجوه نحوی گوناگون‌انگونه که برخی تصور می‌کنند، صرفاً به معنای کثرت تعبیرهای مختلف و بیهوده نیست و جواز وجوه اعرابی مختلف به این معنا نیست که این حالات اعرابی و این تعبیر مختلف، معنای یکسانی دارند؛ بلکه هر تعبیری معنای انحصاری خود را دارد و هرگونه عدول از تعبیری به تعبیر دیگر، با تغییر در معنا همراه است؛ زیرا این صورت‌های تعبیری مختلف برای صورت‌های معنایی مختلف شکل گرفته‌اند. عبارات مذکور، یادآور اصل دوم نظریه نظم است که نحو را محور کلام می‌داند. سامرای مانند جرجانی به این مهم اشاره می‌کند که وجوه نحوی مختلف با هدف تفنن در تعبیر صورت نمی‌پذیرد؛ بلکه وراى هر ترکیبی، معنای خاصی نهفته است و عدول از تعبیری به تعبیر دیگر، با تغییر معنا همراه است. این عبارات در مضمون، شبیه همان چیزی است که جرجانی با ارائه شواهد شعری و قرآنی گوناگون سعی در اثبات آن کرده است. وی در دلائل الاعجاز با عباراتی مشابه آن چیزی که از سامرای ذکر شد، بر این نکته تأکید کرده است: «إِنَّ صُورَ الْمَعَانِي لَا تَتَغَيَّرُ مَا دَامَ النَّظْمُ وَاحِدًا فَأَمَّا إِذَا تَغَيَّرَ النَّظْمُ فَلَا بُدَّ حِينَئِذٍ مِنْ أَنْ يَتَغَيَّرَ الْمَعْنَى» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۲۶۵).

عبدالقاهر از همان ابتدا سهم ویژه و ارزشمندی برای علم نحو قائل است و سخنان خود را پیرامون نظم، اینگونه آغاز می‌کند: بدان که نظم آن است که کلامت را به اقتضای علم نحو بیاوری و به قوانین و اصول آن عمل کنی و روش‌های آن را بشناسی:

فَمَا لِنَظْمٍ كَلَامٍ أَنْتَ نَاطِمُهُ حُكْمٍ مِنَ النَّحْوِ نَمْضِي فِي تَوْخِيهِ
وَقَدْ عَلِمْنَا بِأَنَّ النَّظْمَ لَيْسَ سِوَى حُكْمٍ مِنَ النَّحْوِ نَمْضِي فِي تَوْخِيهِ

(همان: ۱۰)

چراکه ما چیزی را که ناظم در پی آن است، نمی‌دانیم جز اینکه به تمام گونه‌ها در آن باب و تفاوت‌های آن نگریسته شود. مثلاً به گونه‌های خبر در عبارتهای زیر توجه شود: «زیدٌ منطلق، زیدٌ ينطلق، ينطلق زیدٌ، منطلقٌ زیدٌ، زیدٌ المنطلقُ، المنطلقُ زیدٌ، زیدٌ هو المنطلقُ و المنطلقُ هو زیدٌ» (همان). سخنان عبدالقاهر حاکی از آن است که به باور وی، معانی، محصور و پوشیده در الفاظ است. هر لفظ و هر تعبیری، معنای انحصاری خود را دارد و هرگونه تغییر در تعبیر، معنا را نیز دستخوش تحول می‌کند.

علاوه بر اصول کلی و اولیه، آراء آنان در جزئیات نیز مشابه و در یک راستا می‌باشد. سامرایی در کتاب «أَسْئَلُهُ بَيَانِيَةً فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ» به نظرات عبدالقاهر رجوع نکرده است؛ گرچه در پاسخ به برخی سؤالات این کتاب، رنگ و بوی نظریه نظم احساس می‌شود. به نظر می‌رسد حتی اگر او در هیچ یک از این آثار به جرجانی و اندیشه‌هایش اشاره‌ای نمی‌کرد؛ ولی مخاطب آشنا با نظریه نظم جرجانی، این حقیقت را در می‌یافت که ایده اولیه او برای نگارش این آثار، می‌تواند همان نظریه نظم باشد و کتاب‌های او بسیار ملهم از دلایل الاعجاز جرجانیست. بعنوان نمونه در پرسش ۲۱ کتاب «أَسْئَلُهُ بَيَانِيَةً» وی پیرامون آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره مبارکه نساء: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (نساء ۲۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا (۲۸)» این سؤال را مطرح می‌کند که علت تقدیم لفظ جلاله «الله» بر فعل «یرید» در آیه ۲۷ چیست، حال آنکه در آیه پیش و پس از آن، این تعبیر جابجا شده است؟ طرح اینگونه سؤالات خود، حاکی از آن است که وی مانند عبدالقاهر به معنای ثانوی و معنای برخاسته از ساختار نحوی قائل می‌باشد و در پی اثبات بلاغت قرآن از طریق معانی النحو آن است.

جرجانی در ابتدای معرفی و تبیین نظریه نظم می‌گوید: «إِعْلَمَ أَنْ لَيْسَ النَّظْمُ إِلَّا أَنْ تَضَعَ كَلَامَكَ الْوَضْعَ الَّذِي يَمْتَضِيهِ عِلْمُ النَّحْوِ وَ تَعْمَلَ عَلَى قَوَائِنِهِ وَأَصُولِهِ» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۸۱): نظم آن است که کلامت را به اقتضای علم نحو بیاوری و بر پایه اصول و قوانین نحو عمل نمایی. وی در ادامه، حوزه‌هایی را که در این نظریه جای بحث و بررسی دارند، به تفصیل برمی‌شمرد و یکی از آن‌ها را مبحث تقدیم و تأخیر می‌داند: «... وَ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي التَّعْرِيفِ وَ التَّنْكِيرِ وَ التَّقْدِيمِ وَ التَّأْخِيرِ فِي الْكَلَامِ كُلِّهِ فَيَصِيبُ بِكُلِّ مِنْ ذَلِكَ مَكَانَهُ وَ يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى الصَّحْهِ وَ عَلَى مَا يَبْنِي لَهُ» (همان). عبد القاهر معتقد است که تقدیم و تأخیر بابتی بر محاسن است. او می‌گوید بسیاری از اوقات شنیدن یک شعر لذتی دو چندان به تو می‌بخشد و وقتی دقت نمایی، در می‌یابی که در آن تقدیمی صورت گرفته است و واژه‌ای از جایی به جای دیگر نقل مکان کرده است. وی معتقد است که سهم گذشتگان در بحث تقدیم و تأخیر در این حد است که بگویند فلان واژه به منظور اهتمام و عنایت به آن مقدم شده است؛ او به عبارت سیبویه در الکتاب استناد می‌کند: «كَأَنَّهُمْ يُقَدِّمُونَ الَّذِي بَيَّنَّهُ أَهْمٌ لَهُمْ وَ هُمْ بَيَّنَّاهُ أَعْنَى وَ إِنْ كَانَا جَمِيعاً يُهْمَانَهُمْ وَ يَعْنِيَانَهُمْ» (سیبویه، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۴). جرجانی این توجیه سیبویه را نپذیرفته و آن را کافی نمی‌داند. وی معتقد است اکتفاء به این توجیه در باب تقدیم و تأخیر، عامل تضعیف و تنزل درجه زیبایی و نیز کاستن از درجه اهمیت و تأثیر این باب در حصول زیبایی کلام می‌شود؛ وی می‌گوید: برخی بر این باورند که همین که بگویند واژه‌ای بنابر اهمیتش برای گوینده مقدم شده، کافی است؛ بدون اینکه بگویند این اهمیت از کجا حاصل شده است؟ و اینکه چرا این واژه برای گوینده اهمیت داشته است؟ این گونه است که بسیاری از ظرافت‌ها و زیبایی‌های کلام در باب تقدیم و تأخیر پوشیده می‌ماند و بسیاری را در توضیح پیرامون باب تقدیم و تأخیر به تکلف می‌اندازد (ر.ک: جرجانی، ۲۰۰۴م: ۸۲).

سامرایی به پرسش جرجانی پاسخ داده است؛ وی برای تقدیم در آیه شریفه، چندین دلیل معنایی ذکر می‌کند و معتقد است که در پس این مقدم شدن، معنایی نهفته است: «مِنْهَا أَنْ هَذَا التَّقْدِيمَ يُفِيدُ الْإِهْتِمَامَ وَ التَّوَكُّيدَ وَ الْمَبَالِغَةَ فِي إِرَادَةِ التَّوْبَةِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ جِهَةِ أُخْرَى أَنْ هَذَا التَّقْدِيمَ يُفِيدُ الْحَصْرَ إِضَافَةً إِلَى مَا تَقَدَّمَ فَإِنَّ التَّوْبَةَ مُحْتَصَّةٌ بِاللَّهِ حَصْرًا فَلَا يَتَوَبُّ غَيْرُهُ عَلَى الْعَبْدِ وَ لَا يُمَكِّنُهُ

ذَٰلِكَ» (السامرایی، ۲۰۰۸م: ۴۳). وی در توضیح آیات مورد بحث، پس از اینکه اهتمام، تأکید، مبالغه و حصر را علت تقدیم لفظ «الله» دانسته، می‌گوید: «قَدْ تَقُولُ وَ لِمَ كَانَ هَذَا الْمَوْضِعُ مَوْضِعَ الْاهْتِمَامِ وَ التَّأَكُّدِ وَ الْمَبَالِغَةِ؟ إِنَّ ذَٰلِكَ لِأَكْثَرِ مِنْ سَبَبٍ»؛ پس باید دید علت اهمیت کجاست؟ دلایل مطرح شده توسط او اینگونه است که در ارتباط میان بنده با پروردگار، هیچ امری مهم‌تر از توفیق توبه از سوی خداوند به بنده و بازگشت رحمت و اسعه او به بنده نیست؛ چراکه اگر خداوند به بنده‌ای توفیق توبه ندهد، حقیقتاً به هلاکت خواهد رسید. سیاق آیات شریفه نیز با تکرار امر توبه، این اهمیت را می‌رساند: «... وَ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۲۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ..» همچنین دلیل دیگری بر اهمیت آن، این است که آن را در تقابل با خواست فاجران قرار داده است: «وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» (۲۷) و ذکر این دو در تقابل با یکدیگر، رحمت و آسان‌گیری از جانب خداوند بر انسان را پررنگ‌تر جلوه می‌دهد؛ چراکه به تعبیر آیه بعد، انسان ضعیف آفریده شده و به این آسان‌گیری احتیاج دارد. همچنین از آنجا که سیاق آیات پیشین نیز همگی مرتبط با مسئله توبه است، این سیاق، اهتمام و عنایت به اراده توبه از جانب خداوند را اقتضا می‌کند: «وَ الذَّانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (۱۶) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۱۷) وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (۱۸)؛ بنابراین، تقدیم لفظ جلاله «الله» از چند جهت لازم است و عنایت بیشتری می‌طلبد. سامرایی در ادامه می‌گوید: پس از آنکه علت تقدیم لفظ جلاله مشخص شد، ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا در آیه ۲۷ نفرمود: «وَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ يُرِيدُونَ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» تا برابری در تعبیر ایجاد کند و مانند ابتدای آیه شود «وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ»؟ پاسخ این است که تقدیم «الذین يتبعون الشهوات» همانگونه که مطرح شد، می‌تواند مفید حصر باشد؛ بدین معنا که فقط شهوت پرستان، خواهان این هستند که مسلمانان دستخوش انحرافی بزرگ شوند، حال آنکه بنا به تعبیر مختلف قرآن، این میل و خواسته فقط مختص این گروه نیست و منافقان و اهل کتاب و مشرکان

نیز چنین تمایلی دارند؛ آنگونه که می‌فرماید: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ» (بقره: ۱۰۹)؛ بنابراین، با هر تغییری در ساختار کلام، معنای ظریفی به آن افزوده می‌شود که شاید با عدم ژرف‌نگری و نگاه کلی، این معنا پوشیده و مخفی بماند و این دقیقاً همان نکته‌ای است که جرجانی بر اثبات آن اصرار ورزیده؛ حال آنکه شاید وی در برخی موارد و در بررسی بعضی از شواهد آنگونه که باید حق مطلب را ادا ننموده است. آنچه سامرایی به علوم پیشینیان و در رأس آنان، جرجانی اضافه نمود، قرار دادن دیدگاه‌های دانشمندان بلاغت در بستر سیاق است؛ هرچند برخی از آنان خود آغازگر توجه به این امر بودند؛ ولی او ابتدا از دریچه سیاق بعنوان قرینه متصل به لفظی به آیات نظر داشته است و در بررسی‌ها و تحلیل‌های خود از آن بهره برده، که این مهم در کیفیت آثار او نقش بسزایی داشته است. شواهدی از این دست، ناظر بر اصل اول و سوم نظریه نظم است که نظام را محصول سنجیدگی معنا می‌داند و نیز زیبایی کلام را به سیاق و روابط اجزای آن مرتبط می‌کند؛ پس طبق اصل اول نظریه نظم، تألیف و بهم پیوستگی عبارات آیه شریفه، حاصل سنجش معناست و القای مضمون صحیح آیات شریفه، ناشی از حسن تألیف اجزای آن است.

مبحث مهم دیگری که در نظریه نظم بطور کامل بررسی شده است، بحث حذف است که از مباحث جذاب و ارزشمند نحوی می‌باشد و در نقد قدیم و جدید به کرات از آن سخن گفته‌اند. نقد جدید معتقد است حذف وقتی رخ می‌دهد که عنصری که وجودش از لحاظ ساختاری لازم است، ناگفته باقی بماند و به‌گونه‌ای این ناکامل بودن باعث نشاننداری و دالالتندی متن شود و خواننده از این رهگذر پی می‌برد که متن چیزی را بیش از آنچه می‌گوید، بیان می‌کند. آنچه که امروزه نقد معاصر به آن پی برده است، جرجانی سالیان پیش در دلایل الاعجاز بطور مفصل بررسی کرده است. جرجانی می‌گوید: «حذف، امر شگفت و عجیبی است که به سحر و جادو می‌ماند. در این باب می‌بینی که عدم ذکر بهتر از ذکر است و فایده سکوت از کلام بیش از فایده بیان کلام است و در می‌یابی که اگر سخن نگوئی، گویاتر می‌شوی و اگر آشکار نکنی آشکارتر می‌گردد» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۱۴۶). جرجانی حذف را بابتی سرشار از زیبایی و ظرافت می‌داند که به‌سادگی نمی‌توان آن را توجیه کرد. حذف در هر عبارت و در هر مکانی، بنابر علتی خاص صورت می‌گیرد که باید در آن به تعمق و تفکر پرداخت و توجیهاات و بیانات سطحی نمی‌تواند از عهده درک آن برآید. وی بر این باور است که حذف مفعول‌به

نسبت به حذف سایر واژگان، از اهمیت بیش‌تری برخوردار است و نکات و ظرافت‌های معنایی بیش‌تری در خود پنهان کرده است. او می‌گوید گاهی هدف گوینده فقط خبر دادن از وقوع یک حدث است بدون اینکه انجام دهنده یعنی فاعل و نیز مفعول آن مد نظر باشد؛ در این صورت باید گفت: «وَقَع ضَرْبٌ». گاهی نیز چنین نیست و گوینده هدف دیگری دارد. او معتقد است افعال متعدی در دو حال و با دو غرض در جمله می‌آیند: حالت اول آن است که هدف گوینده، اثبات آن حدث برای فاعل است؛ در این حالت مثلا می‌گویند: «فَلَانٌ يُعْطَى» که غرض اصلی اثبات صفت بخشندگی برای فاعل «هو» است و مقصود، بخشش چیز خاصی از ناحیه او نیست. در این حالت فعل متعدی به منزله فعل لازم می‌شود؛ زیرا مفعولی برای این فعل وجود ندارد؛ نه در لفظ و نه در تقدیر مانند آیه شریفه: «وَ أَهْلُهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ» (نجم: ۴۸) متعدی کردن فعل در اینجا، مقصود را از بین می‌برد و غرض را نقض می‌کند؛ زیرا می‌خواهد این معنا را برساند که شأن خدای متعال این است که بی‌نیاز کند و مال و سرمایه بخشد و این کار فقط مخصوص اوست. حالت دوم نیز آن است که هدف گوینده علاوه بر اثبات فعل برای فاعل، به مفعول نیز مرتبط است؛ سپس این مفعول، بنابر اقتضای کلام حذف شده است؛ ولی در تقدیر گرفته می‌شود. این حذف مفعول به دو دسته خفی و جلی تقسیم می‌شود. نوع خفی آن را عبدالقاهر مهم شمرده است و نکات و ظرافت‌های معنایی حذف مفعول را بیشتر مرتبط به این دسته می‌داند (ر.ک: جرجانی، ۲۰۰۴م: ۱۶۳-۱۵۳). سامرای دقیقا همین دسته‌بندی را ارائه نموده؛ با این تفاوت که او مورد اول و دوم را جابجا کرده است. او حذف را به دو دسته تقسیم کرده و نوع اول را حذف همراه با تقدیر یا همان حذف اختصاری نامیده است و نوع دوم را حذف بدون تقدیر بدون در نظر گرفتن محذوف یعنی همان حذف اختصاری نام نهاده است. به باور او نیز، اصل، ذکر است؛ پس اگر حذفی در کار باشد، در آن غرض معنایی نهفته است. اختصار نمی‌تواند تنها دلیل حذف باشد، گاهی مشغول شدن به مذکور، غفلت از مهم‌تر را به دنبال دارد؛ بنابراین، مثلا درجایی که مفعول مهم است و فاعل مهم‌تر، اهم بر مهم ترجیح دارد و حذف مفعول می‌تواند اهمیت فاعل را بیش‌تر کند. وی این مبحث را به صورت منظم‌تر و سازمان‌یافته‌تر از جرجانی بررسی کرده است و شواهد قرآنی متنوع‌تری ارائه کرده و برای هر یک از آن‌ها دلایل معنایی زیبایی ذکر نموده است. بعنوان نمونه پیرامون آیه ۳ سوره ضحی «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ» (ضحی: ۳)، غالب مفسران و نحویان می‌گویند حذف

مفعول به «قلی» به دلیل رعایت فواصل قرآنی است: «وَ الضُّحَىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ * وَ مَا قَلَىٰ»؛ چون انتهای آیات همه به الف ختم می‌شود (ر.ک: الزرکشی، بی تا: ۴۴۷)؛ ولی سامرای می‌گوید حذف، با نکات دلنشین و فواید معنایی بسیاری همراه است و نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت و آن را با این سخن که حذف به منظور اختصار کلام است و یا به قصد رعایت سجع و آهنگ آیات است، توجیه کرد؛ زیرا قرآن هیچ‌گاه محتوا را تنها به دلیل ایجاد تناسب در لفظ، تغییر نمی‌دهد و در آن واحد هم حق لفظ را ادا می‌کند و هم حق معنی را. در آیه مذکور، اکرام و تعظیم رسول خدا (ص) نکته بلاغی حذف مفعول است. وی بر این باور است که در واژه «قلی» احساس طرد و راندنی خاص و نیز احساس بغضی شدید وجود دارد و حذف مفعول می‌تواند به این دلیل باشد که خداوند متعال ابا دارد از اینکه رسول خود را با عبارت صریح «ما قلاک» خطاب قرار دهد و این فعل را مستقیماً به ضمیر مربوط به شخص ایشان نسبت دهد، آن هم در موضعی که موضع آرامش دادن و تسلی بخشیدن به ایشان است (السامرای، ۱۴۱۲، ج ۲: ۹۳). سامرای به این حد اکتفا نکرده است.

وی علاوه بر حذف واژه از زنجیره زبان، بررسی گسترده و همه‌جانبه‌ای پیرامون اقسام مختلف حذف انجام داده است. وی تفاوت‌های معنایی میان واژگان مشابهی که در تعداد حروف اختلاف دارند، یا واژگانی که یکی از حروف آنها بنابر اقتضات معنایی حذف شده را به گونه‌ای مفصل بررسی کرده است. بعنوان نمونه او شواهد زیبایی پیرامون حذف «ن» از کان مجزوم آورده و با ارائه دلایل معنائی حذف آن را با اغراض بلاغی همراه می‌سازد. او اینگونه توضیح می‌دهد که در هفده آیه از قرآن کریم این حرف حذف شده است، با وجود اینکه امکان ذکر آن نیز وجود داشته؛ درحالی که در برخی آیات با ساختار مشابه، این حرف مذکور است. او این توجیه را که حذف صرفاً با هدف تخفیف صورت گرفته، مقبول نمی‌داند و می‌گوید: «... وَ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِسَبَبِ بِلَاغِي يَنْتَضِيهِ الْمَقَامُ» (همان، ج ۱: ۲۳۰). بعنوان نمونه وی آیه ۳۷ سوره قیامت: «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ امْرَأَةٍ إِذْ سَأَلْتَهُ مَنْ هُوَ قَالَتْ أَنْذَرْتُكَ يَوْمَ تَكُونُ الْكُلُوبُ كَالْحِذَابِ مُضَاعَفًا» (نساء: ۴۰)؛ یعنی گرچه

کار نیک شما بسیار ناچیز و حقیر باشد؛ ولی خداوند آن را دو چندان می‌کند و پاداش عظیمی در قبال آن خواهد داد.

نمونه دیگر در بحث تمییز است. جرجانی در همین راستا و پیرامون همین موضوع، آیه شریفه ۴ سوره مریم را بررسی نموده است: «وَ اَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» وی آیه شریفه را از مصادیق عباراتی می‌داند که در علت حسن و زیبایی و فخامت آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد؛ با این توضیح که آیا این جذابیت معنا، حاصل از خود الفاظ است یا چینش واژگان؟ وی در ادامه توضیح می‌دهد که آنگونه که برخی خیال می‌کنند، مزیت کلام در اینجا تنها به استعاره موجود در آن باز نمی‌گردد؛ بلکه در حقیقت، نظم و ساختار کلام سبب اصلی این زیبایی است؛ علت این است که اجزای کلام جابجا شده و اسناد فعل تغییر کرده است. ما می‌دانیم که فاعل «اشتعل» در حقیقت و در معنا همان «شیب» است؛ گرچه لفظا به «رأس» نسبت داده شده است. وی سپس از مخاطب می‌پرسد آیا اگر بجای: «وَ اَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»، می‌فرمود: «وَ اَشْتَعَلَ شَيْبُ الرَّأْسِ» همان زیبایی و لطافت معنا در آیه شریفه جلوه‌گر می‌شد؟ استفهام جرجانی از نوع انکاری است؛ بدین معنا که قطعا در صورت عدم نقل تمییز، چنین معنای زیبایی از آیه بر نمی‌آمد. وی در نهایت بیان می‌دارد که علت اصلی، افاده شمولیت و فراگیری است: «أَنَّهُ يُفِيدُ مَعَ لِمَعَانِ الشَّيْبِ فِي الرَّأْسِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْمَعْنَى، الشُّمُولَ وَ أَنَّهُ قَدْ شَاعَ فِيهِ وَ أَخَذَهُ مِنْ نَوَاحِيهِ وَ أَنَّهُ قَدْ اسْتَعْرَفَهُ وَ عَمَّ جُمْلَتَهُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنَ السَّوَادِ شَيْءٌ وَ هَذَا مَا لَا يَكُونُ إِذَا قِيلَ «وَ اَشْتَعَلَ شَيْبُ الرَّأْسِ» بَلْ لَا يُوجِبُ الْكَلْفُ حِينَئِذٍ أَكْثَرَ مِنْ ظَهْوِهِ فِيهِ عَلَى الْجُمْلَةِ» (جرجانی، ۲۰۰۴: م: ۱۰۱)؛ بنابر نظر عبدالقاهر، جمله «اَشْتَعَلَ شَيْبُ الرَّأْسِ»، تنها مفید معنای ظهور موهای سفید در سر است و افاده شمولیت نمی‌کند. تشبیه موهای او به آتش، بیشتر به دلیل درخشندگی خاص آن است و افاده شمولیت را از نقل فاعل به تمییز می‌توان دریافت؛ چراکه جرجانی می‌گوید در جمله «وَ اَشْتَعَلَ شَيْبُ الرَّأْسِ» چنین شمولیتی وجود ندارد. تفاوت عبارت مذکور با آیه شریفه، در عدم وجود تمییز در عبارت و انتقال فاعل به تمییز است. گفتنی است جرجانی زیبایی اینگونه جملات که در اصطلاح دستکاری نحوی شده‌اند را در گرو «غموض» یا ابهام موجود در آن می‌داند (ر.ک: محمد سعید، ۲۰۰۷: ۱۹)؛ ذهن مخاطب به واسطه ابهام موجود در آیه، درگیر می‌شود و سپس با اندکی تأمل، این ابهام از بین رفته و معنا وضوح می‌یابد؛ بنابراین لذت مخاطب دوچندان می‌شود.

سامرایی نیز پس از برشمردن انواع تمییز، به بررسی تمییزهای منقول پرداخته، می‌گوید: «وَ قَدْ تَقُولُ: مَا الْعَرَضُ مِنْ تَحْوِيلِ الْفَاعِلِ أَوْ الْمَفْعُولِ إِلَى التَّمْيِيزِ؟ وَ هَلْ هُنَاكَ اخْتِلَافٌ فِي الْمَعْنَى بَيْنَ قَوْلِنَا (حَسَنٌ مُحَمَّدٌ خُلِقًا) وَ (حَسَنٌ خُلِقَ مُحَمَّدٌ) مَثَلًا؟» (السامرایی، ۲۰۰۰م، ج ۲: ۳۱۷). وی در پاسخ به این سوال که علت نقل تمییز از فاعل یا مفعول چیست؟ می‌گوید: «وَ الْجَوَابُ أَنَّهُ لَا يُعَدُّ مِنَ تَعْبِيرٍ إِلَى تَعْبِيرٍ إِلَّا يَصْحَبُهُ عُدُولٌ مِنْ مَعْنَى إِلَى مَعْنَى كَمَا ذَكَرْنَا فِي أَكْثَرِ مَنَاسِبَةٍ وَ أَنَّهُ يُعَدُّ مِنَ الْفَاعِلِ أَوْ الْمَفْعُولِ إِلَى التَّمْيِيزِ لِقَصْدِ الْإِتْسَاعِ وَ الشُّمُولِ وَ الْمَبَالِغَةِ وَ ذَلِكَ نَحْوُ (فَاحَتِ الْحَدِيقَةُ عَطْرًا) وَ الْأَصْلُ فَاحٌ عَطْرُ الْحَدِيقَةِ غَيْرَ أَنَّ بَيْنَهُمَا فَرْقًا فِي الْمَعْنَى فَقَوْلُكَ (فَاحٌ عَطْرُ الْحَدِيقَةِ) مَعْنَاهُ أَنَّ عَطْرًا فِي الْحَدِيقَةِ فَاحٌ وَ أَمَّا قَوْلُكَ (فَاحَتِ الْحَدِيقَةُ عَطْرًا) فَمَعْنَاهُ أَنَّ الْحَدِيقَةَ اِمْتَلَأَتْ عَطْرًا» (همان). وی عدول از تعبیر اصلی جمله به تعبیر فعلی و کاربرد تمییز را افاده شمولیت و مبالغه می‌داند؛ همانگونه که تعبیر (فَاحٌ عَطْرُ الْحَدِيقَةِ) به این معناست که بوی عطری در باغ پیچید؛ ولی در (فَاحَتِ الْحَدِيقَةُ عَطْرًا) معنا اینگونه می‌شود که باغ مملو از عطر و بوی مطبوع شد. به نظر می‌رسد استنباط و تشریح این مقوله را سامرایی بر پایه نظر جرجانی پیرامون آیه شریفه ۴ سوره مریم انجام داده است. شایان ذکر است که وی به نظر جرجانی نیز بطور کامل اشاره می‌کند و سپس معنایی تمییز را کامل‌تر و گسترده‌تر از او انجام می‌دهد. سامرایی نیز فصاحت موجود در آیه شریفه را محصول زیبایی واژگان منفرد آیه نمی‌داند؛ وی همانگونه که در اصل سوم نظریه نظم به آن اشاره شد، بر این باور است که جذابیت معنای آیه از بافت جمله و قرارگیری بجای واژگان در زنجیره زبان حاصل شده است و فصاحت کلام تنها به گزینش شایسته واژگان ختم نمی‌شود.

جرجانی پس از توضیح پیرامون آیه شریفه «وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (مریم: ۴)، می‌گوید: «وَ اعْلَمَ أَنَّ فِي الْآيَةِ الْأُولَى شَيْبًا آخَرَ مِنْ جِنْسِ «النَّظْمِ» وَ هُوَ تَعْرِيفُ «الرَّأْسِ» بِالْأَلْفِ وَ اللَّامِ وَ إِقَادَةُ مَعْنَى الْإِضَافَةِ مِنْ غَيْرِ إِضَافَةٍ وَ هُوَ أَحَدٌ مَا أُوجِبَ الْمَزِيَّةَ» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۱۰۲). این عبارت بیانگر این است که گرچه بلاغت از دید عبدالقاهر، علم «معانی النحو» است؛ ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که نحو و معانی نحو که عبدالقاهر قصد و اراده‌ی آن را در نظریه نظم ضروری دانسته است، به مفهومی وسیع‌تر از مفهوم رایج نحو نزد نحویان می‌باشد. حوزه‌ی این مفهوم تا آنجا گسترش می‌یابد

که بسیاری از مسائل علم معانی و بیان را نیز که در کار سامان یافتن اسلوب کلام مؤثر است، شامل شود. این مطلب از مثال‌های فراوان او در تفسیر نظم مشهود است. در میان آثار سامرای نیز علاوه بر معانی النحو که عمدتاً به علم نحو اختصاص یافته است، در سایر کتاب‌ها وی گاهی از حوزه نحو فراتر رفته و به مسائل علم معانی می‌پردازد و مختصر‌گریزی نیز به علم بدیع و بیان می‌زند. بعنوان نمونه در بحث پیرامون خبر معرفه به «ال» جنسیه، جرجانی بر این باور است که حکم خبر معرفه به «الف و لام» جنس با حکم مبتدای معرفه به آن متفاوت بوده و به قول او «الفرق بینهما عظیم» است؛ چراکه وقتی جمله را بصورت «الشجاع موقی» بیاوری و مبتدا را معرفه به الف و لام جنس گردانی، جمله افاده استغراق می‌کند؛ یعنی صفت صیانت و وقایه را برای تمامی افراد شجاع اثبات کرده‌ای، حال آنکه وقتی خبر را معرفه گردانی، جمله متضمن معنای حصر می‌شود؛ مانند «أنت الشجاع» که شجاعت را محصور در «أنت» گردانده و مختص آن می‌داند (همان: ۱۹۶). سامرای نیز در بحث تعریف مبتدا و خبر، این مباحث را مفصل بررسی کرده و اختلاف این دو را با یک پرسش توضیح می‌دهد: «تَقُولُ (زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ) وَ تَقُولُ (زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ) فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ التَّعْبِيرَيْنِ؟» إِنَّ التَّعْبِيرَ الْأَوَّلَ يُفِيدُ ثُبُوتَ الْإِنْطِلَاقِ لِزَيْدٍ مِنْ دُونِ نَفْسِهِ عَنْ غَيْرِهِ وَ أَمَّا التَّعْبِيرُ الثَّانِي فَاِنَّهُ يُفِيدُ قَصْرَ الْإِنْطِلَاقِ عَلَى زَيْدٍ دُونَ غَيْرِهِ» (السامرای، ۲۰۰۰م، ج ۲: ۱۷۲). وی نیز همان نظر جرجانی را ارائه داده و مفصل این موضوع را بررسی کرده است. او پیرامون آیه شریفه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» نیز می‌گوید: «فَقَدْ اسْتَعْرَقَ هَذَا الْحَمْدُ الْأَزْمَنَةَ كُلَّهَا فَقَدْ اسْتَعْرَقَ الْحَمْدُ حِينَ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى (الْحَمْدُ لِلَّهِ) وَ اسْتَعْرَقَ الْحَمْدُ حِينَ خَلَقَ الْعَالَمَ وَ رَبَّهُ وَ أَنْشَأَهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: (رَبِّ الْعَالَمِينَ) وَ اسْتَعْرَقَ الْحَمْدُ وَقْتُ كَانَتْ الرَّحْمَةُ تَنْزُلُ وَ هِيَ لَمْ تَنْقَطِعْ وَ لَا تَنْقَطِعُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) وَ اسْتَعْرَقَ الْحَمْدُ يَوْمَ الْجَزَاءِ كُلَّهُ وَ يَوْمَ الْجَزَاءِ لَا يَنْتَهِي فَأَهْلُ الْجَنَّةِ خَالِدُونَ فِيهَا وَ أَهْلُ النَّارِ خَالِدُونَ فِيهَا. فَاسْتَعْرَقَ الْحَمْدُ الزَّمَانَ كُلَّهُ مِنْ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ وَ لَمْ يَتْرَكَ مِنْهُ شَيْئاً... فَلَمْ يَتْرَكَ شَيْئاً مِنَ الْحَمْدِ إِلَّا ذَكَرَهُ وَ لَمْ يَتْرَكَ وَقْتاً مُنْذُ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ حَيْثُ لَا يَنْقَطِعُ الزَّمَنُ إِلَّا اسْتَعْرَقَهُ» (السامرای، ۲۰۰۳م: ۴۰). این حمد با عبارت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بصورت منفک از سایر عبارات، هر زمانی را شامل می‌شود؛ از زمانی که خداوند بود و هیچ چیزی همراه او نبود. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» افاده استغراق حمد می‌کند، هنگامی که خداوند همه عالم را

پدید آورد و رشد و نمو داد. «الحمد لله الرحمن الرحيم» حمد الهی بطور کلی و فراگیر هنگامه نزول رحمت دائمی و پیوسته خداوند را شامل می‌شود. «الحمد لله ملك يوم الدين» حمد ذات مقدس او روز جزاء را در برمی‌گیرد و این روز نیز پایان ناپذیر است؛ بهشتیان در بهشت و دوزخیان در جهنم پایدار و ماندگارند؛ پس حمد او مخصوص هر زمانی است از ازل تا ابد و بطور پیوسته و دائم؛ بنابراین نظر او، افاده استغراق در تمامی حالات معنایی، همراه آیه شریفه است. این حالات معنایی بسته به متعلق آیه شریفه تغییر می‌کند و این استغراق به گفته وی از (ال) جنس موجود در واژه حمد بر می‌آید. وی پیرامون این آیه شریفه توضیحات مفصل و جالبی ارائه می‌دهد که در این مختصر جای پرداختن به آن نیست.

در شاهد مثال دیگری در خصوص حدوث و ثبوت، جرجانی در توضیح تفاوت میان خبر فعلی و اسمی، فرق میان این دو را ظریف بر شمرده، می‌گوید: «وَهُوَ فَرْقٌ لَطِيفٌ تَمَسُّ الْحَاجَةُ فِي عِلْمِ الْبَلَاغَةِ إِلَيْهِ» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۱۷۴). وی در ادامه کاربرد اسم را به منظور اثبات معنایی بدون اقتضای تجدد می‌داند؛ ولی هدف از وضع فعل را اقتضای تجدد معنای اثبات شده ذکر می‌کند. یعنی فعل مدام در حال رخ دادن است و بطور پیوسته از فاعل صادر می‌شود. وی برای توضیح بیشتر، آیه «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» (کهف: ۱۸) را مثال می‌زند و می‌گوید: «وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْتَبِرَهُ حَيْثُ لَا يَخْفَى أَنْ أَحَدَهُمَا لَا يَصْلُحُ فِي مَوْضِعِ صَاحِبِهِ فَانظُرْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» فَإِنَّ أَحَدَهُمَا لَا يَشْكُ فِي امْتِنَاعِ الْفِعْلِ هَهُنَا وَ أَنَّ قَوْلَنَا «كَلْبُهُمْ يَبْسُطُ ذِرَاعِيَهُ» لَا يُؤَدِّي الْغَرَضَ وَ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِأَنَّ الْفِعْلَ يَقْتَضِي مُزَاوَلَةً وَ تَجَدُّدَ الصِّفَةِ فِي الْوَقْتِ» جرجانی آیه شریفه را از مصادیق بارز تفاوت اسناد فعل و اسم می‌داند و معتقد است که در اینگونه موارد مشخص می‌شود که هیچیک از این دو نمی‌تواند در جای دیگری بکار رود؛ چراکه در مضمون جمله خلل وارد می‌شود. او چنین توضیح می‌دهد که هیچ کس در ممنوعیت کاربرد فعل در این عبارت آیه شریفه تردید ندارد؛ زیرا از آنجا که هدف آیه بیان سکون، سلامت و یک‌نواختی حالت سگ اصحاب کهف در ورودی غار است، جمله بصورت اسمیه بکار رفته تا مفید ثبوت و استمرار باشد و اگر اسناد جمله فعل بود؛ «كَلْبُهُمْ يَبْسُطُ...» غرض حاصل نمی‌شد؛ چراکه فعل اقتضای تجدد و پیوستگی دارد. سامرایی این نظر را در قالب

عبارات دیگری بیان داشته است. وی در خصوص آیه شریفه ۹۵ سوره انعام «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَائِي تُوَفَّكُونَ» می‌گوید: علت کاربرد فعل «یخرج» برای واژه حی و کاربرد اسم «مخرج» برای واژه میت، این است که بارزترین صفات حی، حرکت و تجدد است و فعل نیز بر این معنا دلالت دارد و میت در حالت ثبوت و سکون است؛ به همین دلیل از صیغه اسم فاعل استفاده شده است (السامرایی، ۲۰۰۷: ۱۶۴). وی به این میزان اکتفا نمی‌کند و علاوه بر افاده حدوث و تجدد به بررسی بیشتر این موضوع می‌پردازد. در کتاب التعبیر القرآنی، این سوال را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که اگر میت در حالت سکون است و با اسم تطابق دارد؛ چرا در آیه ۲۷ سوره آل عمران می‌فرماید: «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ»؟ پس در این آیه شریفه علت کاربرد فعل «تخرج» برای میت چیست؟ او دلیل را اختلاف سیاق در دو سوره می‌داند؛ زیرا در آل عمران با تغییر و حدوث روبرو هستیم و آیات پیشین دلالت بر حرکت دارد؛ شب را از روز پدید می‌آورد و روز را از شب. در حالی که سیاق در سوره انعام حرکت و تغییر نیست؛ بلکه برشمردن صفات الهی و تفضل او بر خلقتش می‌باشد (السامرایی، ۱۹۹۸: ۲۳). نمونه زیبای دیگری که وی در این موضوع ارائه می‌دهد آیه ۳۳ سوره انفال است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» او علت فعل «ليعذبهم» در ابتدای آیه و اسم «معذبهم» در انتهای آیه را با تکیه بر مضمون اینگونه توضیح می‌دهد که اسم آوردن برای این است که استغفار را مانع ثابت و دائمی عذاب قرار داده است؛ ولی در حالت اول عذاب نکردن کفار منوط و مشروط به بقاء پیامبر در میان آنان است و این یک حالت دائم و ثابت نیست (السامرایی، ۲۰۰۷: ۱۶۳)؛ از این رو فرموده است: خداوند تا تو (پیغمبر رحمت) در میان آنها هستی، آنان را عذاب نخواهد کرد و نیز مادامی که به درگاه او توبه و استغفار کنند، باز خدا آنها را عذاب نکند.

اینگونه است که سیاق و روابط اجزای کلام معنای صحیح آیه را تبیین می‌کند و این همان نکته‌ای است که در نظریه نظم بویژه اصل سوم آن مورد تأکید قرار گرفته است. شواهد فوق حاکی از آن است که گرچه می‌توان ادعا کرد که سامرایی متأثر از نظریه نظم است؛ ولی آراء و دیدگاه‌های متنوع‌تری در

مسائل مختلف ارائه داده است که نشانگر جزئی‌نگری بیشتر وی در حوزه مسائل نحوی می‌باشد. او علاوه بر بسط بیشتر موضوع، به سوی نحو مدرن و پیشرفته حرکت کرده است و به واسطه ساده‌سازی مسائل نحوی و به عبارتی: «نقد نحو»، بسیاری از پیچیدگی‌های نحوی و قواعد خشک حاکم بر آن را کنار زده و می‌توان ادعا کرد که وی در این زمینه از جرجانی نیز پیشی گرفته است. همچنین وی مباحثش را بطور منظم و در چارچوب سامان یافته‌ای ارائه داده است که این امر نیز به آثار او مزیت بیشتری می‌بخشد.

نمونه آخر در بحث استفهام است. جرجانی مبحث استفهام را بطور کامل در دلایل الاعجاز بررسی کرده است. وی در بحث همزه استفهام و در توضیح پیرامون تفاوت میان طرق تعبیر در استفهام می‌گوید: «فَأِنَّهُ إِذَا قَالَ (أَفَعَلْتَ؟) فَهُوَ يُقَرَّرُ بِالْفِعْلِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرَدَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ وَكَانَ كَلَامُهُ كَلَامَ مَنْ يُوْهِمُ أَنَّهُ لَا يَدْرِي أَنَّ ذَلِكَ الْفِعْلَ كَانَ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَإِذَا قَالَ (أَأَنْتَ فَعَلْتَ؟) كَانَ قَدْ رَدَّ الْفِعْلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُ فِي نَفْسِ الْفِعْلِ تَرَدُّدٌ وَ لَمْ يَكُنْ كَلَامُهُ كَلَامَ مَنْ يُوْهِمُ أَنَّهُ لَا يَدْرِي أَكَانَ الْفِعْلُ أَمْ لَمْ يَكُنْ، بِدَلَالَةِ أَنَّكَ تَقُولُ ذَلِكَ وَ الْفِعْلُ ظَاهِرٌ مَوْجُودٌ مُشَارًا إِلَيْهِ» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۱۱۴). وی در توضیح فرق میان دو جمله معتقد است که در حالت اول، تردید در اصل فعل رخ داده است و استفهام در حقیقت برای این است که بداند آیا این فعل به وقوع پیوسته یا خیر؛ ولی در حالت دوم، وقوع فعل نزد متکلم قطعی است و استفهام به منظور معین شدن کننده یا فاعل کار است. وی در ادامه برای این قاعده تبصره‌هایی ذکر کرده و شواهد مختلفی را از قاعده کلی استفهام جدا می‌کند. آیه شریفه «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (اسراء: ۴۰) از جمله این موارد است. استفهام و پرسش در آیه شریفه برخلاف آنچه ذکر شد، از فعل «أَصْفَاكُمْ» نیست؛ بلکه قرآن کریم با حالت انکار، این سؤال را مطرح می‌کند. از جمله عقاید انحرافی مشرکان این بود که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند. قرآن با استفهام موجود در آیه، با این مسأله برخورد کرده و آن را دروغ و تهمتی بزرگ شمرده و پیراستگی خداوند از صفات مادی را تأکید نموده است.

سامرایی نیز پس از بررسی همه‌جانبه استفهام، این مسائل را مطرح کرده و در مورد کلمه‌ای که پس از همزه استفهام واقع می‌شود، مفصل بحث کرده است. او نیز در توضیح جمله «أَأَكْرَمْتَ مُحَمَّدًا»

می‌گوید: «فَالسَّائِلُ يَعْلَمُ أَنَّ الْمَخَاطَبَ أَكْرَمَ شَخْصاً فَهُوَ يَسْأَلُ أَهْوَ مُحَمَّدٌ؟ بِخِلَافٍ مَا لَوْ قَالَ: أ أَكْرَمَتَ مُحَمَّدًا؟ فَإِنَّهُ يَسْأَلُ عَنِ أَصْلِ الْاِكْرَامِ وَ لَيْسَ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ السَّائِلَ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَقَعَ اِكْرَامٌ أَمْ لَا» (السامرای، ۲۰۰۰م، ج ۴: ۲۷۱). سامرای اینگونه توضیح می‌دهد که در این جمله مخاطب می‌داند که شخصی مورد اکرام واقع شده است؛ پس می‌خواهد بداند که آیا این شخص محمد است یا خیر؟ برخلاف وقتی که می‌گوید: أ أَكْرَمَتَ مُحَمَّدًا؟ که در این جمله از اصل اکرام پرسیده می‌شود و این جمله دلالتی بر علم مخاطب در خصوص اکرام ندارد. این توضیح سامرای دقیقاً معادل نظر جرجانی است. وی در ادامه می‌گوید در جمله «أ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَافِرٌ خَالِدٌ؟» سوال کننده می‌داند که سفری رخ داده است؛ ولی او از روز وقوع سفر مطلع نیست یا در خصوص روز وقوع تردید دارد؛ بر خلاف وقتی که می‌گوید: «أَسَافِرُ خَالِدٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» که در اصل وقوع سفر خالد در روز جمعه مردد است؛ یعنی در اصل وقوع فعل تردید دارد. وی تفاوت این دو جمله را بر پایه نظر عبدالقاهر بیان داشته و در حقیقت برداشتی از سخن او دارد. سامرای آیه شریفه ۴۰ سوره اسراء را نیز از مصادیق استفهام انکاری برشمرده و انکار آیه را انکار ابطالی دانسته است (همان: ۲۳۴).

نمونه‌های فوق بخشی از آراء جرجانی و سامرای در حوزه معنایابی مسائل نحوی است. شواهد بسیاری در این خصوص می‌توان دید که در این مقال، مجال توضیح آن نیست. نکته بارز، مضمون مشترک و سبک کار متفاوت این دو است. سبک سامرای عجین با قرآن است؛ گرچه جرجانی نیز در مباحثش شواهدی از قرآن کریم را ارائه می‌دهد؛ ولی هدف اصلی او تبیین نظم است؛ ولی سامرای هدفش غالباً اثبات کیفیت منحصر به فرد بیان قرآنی است؛ از این رو آثارش بر مدار قرآن چرخیده و مملو از آیات شریفه قرآن کریم می‌باشد. وی علاوه بر نحو قرآن، در حوزه واژگان و تعابیر قرآنی نیز مسائل بدیع و تازه‌ای ارائه نموده و آثار درخور توجهی را عرضه کرده است.

نتیجه

- همانگونه که جرجانی گفته است، مسائل نحوی نیاز به معنایابی دارند و پیشینیان نسبت به این مهم، بی‌توجهی کرده‌اند و سهم آنان در معادل‌سازی تراکیب مختلف نحوی کم فروغ جلوه می‌کند.
- سامرایی در دوره معاصر بخش عظیمی از این خلأ را پر نمود و با جزئی‌نگری و امعان نظر در زبان‌شناسی و دستور زبان عربی و با استمداد از نظریه نظم جرجانی، آراء ارزشمندی را ارائه کرد.
- به نظر می‌رسد آثار سامرایی مدل اجرا شده‌ی نظریه نظم می‌باشد؛ گرچه وی اشاره واضحی به این مسئله ندارد. نکته مهم این است که او گاهی از جرجانی نیز پا را فراتر نهاده و با ارائه دقیق، کامل و همه‌جانبه موضوعات زبان‌شناسی و نحوی و شواهد غالباً قرآنی بسیاری که ارائه می‌دهد، معنایابی نحو را حتی گسترده‌تر از جرجانی انجام داده است.
- نظریه نظم متشکل از سه اصل اساسی می‌باشد و هر سه اصل آن در آثار سامرایی نمود مشهود دارد. گرچه مبدع نظریه نظم، جرجانیست؛ ولی سامرایی نیز به دلیل بررسی کامل مسائل نحوی، تکمیل کننده کار اوست و آثار او از این جهت، ارزش و منزلت ویژه‌ای دارد.
- فضیلت کار سامرایی نسبت به پیشینیان و در رأس آنان، جرجانی، قرار دادن دیدگاه‌های دانشمندان بلاغت در بستر سیاق است. او از دریچه سیاق بعنوان قرینه متصل به لفظی، به آیات نظر داشته است و در بررسی‌ها و تحلیل‌های خود از آن بهره برده است.
- سامرایی مسائل و موضوعات مورد نظر خود را بطور سامان‌یافته و با اسلوبی منظم و قاعده‌مند ارائه کرده است و این امر می‌تواند از مزایای دیگر آثار سامرایی نسبت به جرجانی به‌شمار آید.
- وی، استناد به شواهد قرآنی را اساس کار خود قرار داده و آثارش را در راستای اثبات و تبیین کیفیت بیان قرآنی نگاشته است؛ از این رو کتاب‌هایش مملو از آیات و شواهد قرآنی می‌باشد که این نکته نیز به آثارش ارزش و منزلت ویژه‌ای بخشیده است.
- آخرین نکته این که نحو و معانی نحو که عبدالقاهر قصد و اراده آن را در نظریه نظم ضروری دانسته است، مفهومی وسیع داشته و بسیاری از مسائل علم معانی و بیان را نیز که در کار سامان یافتن اسلوب کلام مؤثر است، شامل می‌شود. در میان آثار سامرایی نیز علاوه بر معانی‌النحو که عمدتاً به علم نحو اختصاص یافته است، در سایر کتاب‌ها، وی گاهی از حوزه نحو فراتر رفته و بسیاری از مسائل علم معانی را مطرح می‌کند و مختصر‌گریزی نیز به علم بدیع و بیان می‌زند که این خصوصیت، کلیت و همه‌جانبه بودن نظریات وی را اثبات می‌کند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. بلعمش، الیزید، (۲۰۱۷م)، الدراسة البیانیة للقرآن الکریم عند فاضل صالح السامرائی، جامعة الأمير عبدالقادر للعلوم الاسلامیة.
۳. بهرام پور، شعبانعلی، (۱۳۷۸)، درآمدی بر تحلیل گفتمان، به اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: نشر فرهنگ گفتمان.
۴. جرجانی، عبدالقاهر، (۲۰۰۴م)، دلائل الاعجاز، قاهره: مکتبه الخانجی.
۵. رشتیانی، منصور، (۱۳۹۰)، ترجمه کتاب الجملة العریبة و المعنی اثر فاضل صالح السامرای، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران.
۶. الزرکشی، محمد بن بهادر، بی تا، البرهان فی علوم القرآن، المجلد الثاني، بیروت: دار المعرفة.
۷. السامرای، فاضل صالح، (۲۰۰۸م)، أسئلة بیانیة فی القرآن الکریم، القاهرة: مکتبه التابعین.
۸. السامرای، فاضل صالح، (۱۹۹۸م)، التعبير القرآنی، عمان: دار عمار للنشر.
۹. السامرای، فاضل صالح، (۲۰۰۷م)، الجملة العریبة؛ تألیفها و أقسامها، الطبعة الثانية، عمان: دار الفكر.
۱۰. السامرای، فاضل صالح، (۲۰۰۳م)، لمسات بیانیة فی نصوص من التنزیل، الطبعة الثالثة، عمان: دار عمار للنشر.
۱۱. السامرای، فاضل صالح، (۲۰۰۰م)، معانی النحو، المجلد الثاني، عمان: دار الفكر، الطبعة الأولى.
۱۲. السامرای، فاضل صالح، (۱۹۷۱م)، نبوة محمد من الشک إلى الیقین، بغداد: مکتبه القدس.
۱۳. سیبویه، (۱۴۱۰ق)، کتاب سیبویه، المجلد الأول، بیروت: مؤسسة الأعلمی للطبوعات.
۱۴. عبدالغفور، بهجت، (۲۰۰۳م)، القصيدة الاسلامیة و شعراءها المعاصرون فی العراق، الطبعة الأولى، اسکندریه: المکتب الجامعی الحدیث.
۱۵. عمر سعید، (۲۰۰۷م)، ظاهرة الغموض عند الشیخ عبدالقاهر الجرجانی فی الصور و التراکیب، بحث مقدم لنیل درجة الدكتوراه فی اللغة العریبة، کلیة الدراسات العلیا جامعة الخرطوم.

۱۶. قادری، قادر، (۱۳۸۴)، شیوه تعبیر قرآن؛ ترجمه و تحقیق کتاب التعبیر القرآنی تألیف فاضل صالح السامرائی، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد دانشکده علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی.

۱۷. هادی، روح‌الله؛ سیدقاسم، لیلا، (۱۳۹۲)، «بررسی همانندی‌های نظریات عبدالقاهر جرجانی با نقد ساختارگرایی و نقد نو»، مجله مطالعات زبانی بلاغی دانشگاه سمنان، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۱۴۷-۱۲۷.

۱۸. www.alnoor.se بقلم علی مولود الطالبی ۲۵/۸/۲۰۱۰ فی الدکتور فاضل السامرائی

۱۹. www.islamiyyat.com تم إضافته ۳ نوفمبر ۲۰۰۹ بواسطة islamiyyat فیالدکتور فاضل السامرائی

Analyzing Fadhil al-Samarrai's Works Based on Jorjani's Construction Theory Citing the Holy Qur'an¹

Motahhareh Faraji²
Ghasem Mokhtari³
Mohammad Jorfi⁴
Seyyed Abolfazl Sajjadi⁵

Abstract

This descriptive-analytical study analyzed a number of Fadhil al-Samarrai's works based on construction theory and explained the signs of the application this theory in his works. Fadhil al-Samarrai is a prominent contemporary grammarian and syntactician whose novel viewpoints on linguistics in general and on syntax in particular have made considerable contributions to Qur'anic studies. He has interpreted all linguistic and syntactic issues citing the noble ayahs of the Holy Qur'an and proved the nuances of Qur'anic expressions and the use of expressive capacity of Arabic language in the Qur'an. The authors believe that in his valuable works, Fadhil al-Samarrai has been influenced by Abdolghher Jorjani's construction theory, and traces of this theory can be seen in most of his writings. Studies have shown that Samarrai, like Jorjani, has assigned a special role to syntax in rhetoric. Although he is influenced by the construction theory, he has offered numerous other perspectives regarding various issues, which shows his more meticulous attention to syntax. In addition to expanding more on a given topic, he has moved toward modern and advanced syntax and by means of simplifying syntactic issues or in other words, through "criticism of syntax", he has put many complexities and rigid rules of syntax aside. Therefore, it can be claimed that he outstands Jorjani in this respect, performing syntactic identification of meaning even more comprehensively than what Jorjani did through exact, complete and all-inclusive explanation of syntactic issues and by provision of plenty of evidence.

Keywords: the Qur'an, semantics of syntax, Abdolghaher Jorjani, construction theory, Fadhil al-Samarrai

1. Date Received: December 21st, 2018; Date Accepted: March 12th, 2019

2. PhD Candidate of Arabic Language and Literature, Arak University;
Email: mtf69@gmail.com

3. Corresponding author; Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Arak University; Email: q-mokhtari@araku.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Arak University;
Email: m-jorfi@araku.ac.ir

5 Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Arak University;
Email: A-sajady@araku.ac.ir